

خطاهای شناختی دستگاه دیپلماسی عصر پهلوی در قبال ائتلاف قدرتهای بزرگ

محمد جواد هراتی*

محمود ظفری**

پژوهش‌های بین‌المللی
روابط بین‌الملل

۴۵

فصلنامه
پژوهش‌های
روابط بین‌الملل،
دوره نخست،
شماره پانزدهم
بهار ۱۳۹۴

چکیده

کارگزاران دستگاه دیپلماسی عصر پهلوی از این واقعیت غافل مانده که بدون شناخت تحولات بین‌المللی، به‌طور واکنشی از یک سو به سوی دیگر کشیده می‌شدند. موضوع مذکور ناشی از ناآگاهی از این مسأله بود که بر نظام سیاست جهانی موازینی حاکم بود که بدون آشنایی با قواعد بین‌المللی و تحولات مربوط به آن تصمیم‌گیری در سیاست خارجه با چالش‌های فراوانی مواجه می‌شد. در شهریور ۱۳۲۰ و کوتادی ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ با دو ائتلاف قدرتهای بزرگ علیه ایران مواجه هستیم. مقاله حاضر در قالب چارچوب نظری ساختار- کارگزار

*. دانشیار دانشگاه بوعلی سینا (نویسنده مسئول: harati@basu.ac.ir).

** . دانشجوی دکتری دانشگاه بوعلی سینا.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۱/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۸/۸
فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره پانزدهم، صص ۷۰ - ۴۵ .

در تلاش برای پاسخ به این سوال است که چه عاملی در شکل‌دهی ائتلاف قدرت‌های بزرگ علیه ایران نقش اساسی داشته و چگونه دستگاه دیپلماسی در هردو مقطع تاریخی گرفتار ائتلاف قدرت‌های بزرگ شد؟ فرضیه پژوهش این است که خطاهای شناختی کارگزاران و کنش‌های غیرواقع‌بینانه نخبگان سیاسی و فقدان استراتژی در روابط خارجی موجب ناکامی دستگاه دیپلماسی و ائتلاف قدرت‌های بزرگ شد. نوآوری مقاله حاضر نسبت به دیگر نوشته‌ها، در تمرکز بر کنش‌های غیرواقع‌بینانه کارگزاران دستگاه دیپلماسی به‌عنوان عاملی برای واکنش قدرت‌های بزرگ است. فرضیه اصلی مقاله این است که کنش‌های غیرواقع‌بینانه کارگزاران دستگاه دیپلماسی، زمینه هم‌سویی قدرت‌های بزرگ در آن مقطع و در نهایت ائتلاف مصلحتی آن‌ها علیه ایران را فراهم ساختند.

واژه‌های کلیدی: خطاهای شناختی، دستگاه دیپلماسی، عصر پهلوی، ائتلاف قدرت‌های بزرگ.

مقدمه

تأمین امنیت، به عنوان یکی از اهداف سیاست خارجی، در پی تقویت دفاعی کشور در برابر تهدید بیگانه است، اما کشورها ضمن داشتن آمادگی‌های نظامی، سیاسی و اقتصادی لازم است از راه مذاکره و دیپلماسی از تهدید و انجام کارهایی که شرایط جنگ را به وجود می‌آورد، جلوگیری کنند. امنیت یک کشور، تابعی از مهارت دیپلماسی آن کشور در چارچوب روابط خارجی انعطاف‌ناپذیری است که قادر است تهدید را دور نگه‌دارد. در روابط و سیاست خارجی، دولت‌ها بایستی به اصل انطباق‌پذیری و اصل «تغییر و ثبات» توجه کنند. مثلاً نابرابری نظامی، اقتصادی، تکنولوژیک و فرهنگی عواملی هستند که کشورها در برقراری روابط خارجی خود باید آن را مورد توجه قرار دهند. این نابرابری‌ها تغییراتی در دنیای امروز و دیروز به وجود آورد که دولت‌مردان باید خود را با آن تطبیق دهند. دولت‌ها ناگزیرند دیر یا زود رفتار خارجی خود را با ویژگی‌های کلی سیستم بین‌المللی تطبیق دهند. در دو سده گذشته که ایران کانون توجهات بین‌المللی قرار گرفته، دستگاه دیپلماسی همیشه گرفتار دو خطای شناختی آزردهنده و شاید بازدارنده بوده است. یکی نبود استراتژی منطقی بر اساس شناخت صحیح از تحولات خارجی و ظرفیت‌های داخلی در تنظیم روابط خارجی که تضمین‌کننده منافع ملی است. دیگری نگاه فضیلت‌جویانه دولت‌مردان به مفهوم قدرت در مناسبات بین‌المللی که ناشی از تصور نادرست و آرمان‌گرایانه از تصویر نظام جهانی از یک سو و پیروی از سیاست خوداتکایی و خودباورانه و بیگانه‌ستیزی و بی‌رغبتی نسبت به شور و مشورت بوده است که همه اینها شاخصه‌های یک نگرش غیرمنطقی به سیاست داخلی و خارجی است.

در عصر قاجاریه جهت‌گیری سیاست خارجه ایران در برابر سیاست هم‌گرایی روسیه و انگلستان، اغلب بر پایه توسل به «قدرت سوم» بود که همواره با شکست و سرنوشت نسبتاً

مشابهی مواجه شد. جهت‌گیری سیاست خارجه ایران در عرصه بین‌المللی با سرنوشت نسبتاً مشابهی خاتمه می‌پذیرفت. کارگزاران دستگاه دیپلماسی از این واقعیت غافل مانده که ساختار نظام بین الملل محدودیت‌ها و امکاناتی را برای کنش‌گران به وجود می‌آورد که بر هدف و کنش‌های سیاست خارجه تأثیر می‌گذارد، و بر نظام سیاست جهانی موازینی حاکم بود که بدون آشنایی با قواعد بین المللی و تحولات مربوط به آن، تصمیم‌گیری در سیاست خارجه با چالش‌های فراوانی مواجه می‌شد. توسل به قدرت سوم در دروه رضا شاه، در موضوع واگذاری امتیاز نفت شمال به شرکت‌های آمریکایی، در واقع تعقیب سیاست بهره‌گیری از قدرت سوم بود. اما این بار نیز دولت‌های شوروی و انگلستان به‌رغم داشتن تضادهای سیاسی و اقتصادی و به‌ویژه اختلافات ایدئولوژیکی، سر انجام در مبارزه علیه شرکت‌های آمریکایی در صف واحدی قرار گرفتند. این در حالی بود که در شرایط آن روز، دولت آمریکا بنابر دلایلی هیچ تعهد و مسئولیتی در خصوص استخدام مستشاران آمریکایی بر عهده نگرفت. علت انتخاب آلمان در سیاست خارجه رضا شاه نیز تداوم استراتژی بهره‌گیری از قدرت سوم بود. هنگامی که آلمان به اتحاد شوروی حمله کرد، وضع عوض شد و استالین ناچار شد با بریتانیا متحد شود. این تحول ناگهانی، که تهران آن را پیش‌بینی نمی‌کرد، به سقوط رضا شاه انجامید. برای درک علل شکست نهضت ملی شدن نفت، بررسی مشی دیپلماسی دولت مصدق مفید است. با ردّ پیشنهاد بانک جهانی، که ناشی از خطای شناختی وی بود، یکی از بزرگ‌ترین خطاهای دوران زمامداری خویش را مرتکب شد. زیرا آمریکا ردّ پیشنهاد بانک جهانی را غیرمنطقی تلقی کرد و موجب شد دولت آیزنهاور، استراتژی جهانی آمریکا علیه کمونیست (با تحریکات دولت انگلیس) را بر ملاحظات دیگر ترجیح دهد که این امر به سقوط دولت مصدق انجامید. در مجموع، در دو مقطع جنگ جهانی و کودتا، از یک‌سو خطاهای شناختی دستگاه دیپلماسی ایران زمینه را برای شکل‌دهی به برخی ائتلاف‌ها را فراهم نموده و از سوی دیگر واکنش‌ها به ائتلاف‌های بین‌المللی غیرواقع‌بینانه بود که این امر به دلایل مختلفی ارتباط می‌یابد. آنچه در این پژوهش توجه نگارنده را برانگیخته، خطاهای شناختی دستگاه دیپلماسی ایران معاصر نسبت به ساختار، تحولات و چالش‌های بین‌المللی و داخلی بوده که در نهایت به دخالت بیگانگان در امور و سرنوشت کشور و پایمال شدن منافع ملی منجر شد.

۱. پیشینه پژوهش

به‌رغم پژوهش‌های فراوانی که پیرامون سیاست خارجی عصر پهلوی صورت گرفته، هنوز نقاط ابهام و مسائل خاصی در این زمینه مطرح است که نیازمند پژوهش به‌منظور بهره‌برداری در این حوزه است. از جمله این موضوعات مهم، «خطاهای شناختی» دستگاه دیپلماسی در برابر قدرت‌های بزرگ در عرصه بین‌الملل است که در چارچوب مبحث کارگزار و جدای از مبحث ساختار قابل بحث است. اهمیت این موضوع هنگامی دوچندان می‌شود که رویکرد نخبگان دستگاه دیپلماسی در آن مقطع نیز نسبت به تحولات بین‌الملل مد نظر قرار گیرد.

واکنش ایران در قبال قدرت‌های بزرگ در برخی از منابع، که سیاست خارجی ایران را به‌طور عام در دوران پهلوی تحلیل نموده‌اند، همانند «ایران و قدرت‌های بزرگ» نوشته ایرج ذوقی گرچه نویسنده با ژرف‌نگری و تجزیه و تحلیل به صف‌آرایی متفکین در برابر آلمان و مسأله ستون پنجم پرداخته، اما به جایگاه کارگزاران توجه ننموده است. در کتاب «آخرین روزهای رضاشاه» نوشته ریچارد استوارت یکی دیگر از کتاب‌هایی که به‌طور ایجاز مطالب پراکنده‌ای را پیرامون کنش‌های غیرواقع‌بینانه شخص رضاشاه نسبت به نظام بین‌الملل مطرح شده است. کتاب «ایران در دوران مصدق» نوشته سپهر ذبیح که نویسنده بیشتر به نقش انگلیس در کودتا و رابطه مصدق و حزب توده پرداخته، از این جهت حائز اهمیت است که نویسنده از نزدیک با حوادث ایران و رجال سیاسی آن عصر، از موافق گرفته تا مخالف، آشنا بوده است. همچنین کتاب «مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران» نوشته محمدعلی همایون کاتوزیان، که نویسنده در این کتاب به نقد استراتژی نفتی مصدق و تأثیر مسائل داخلی در سقوط پرداخته، بررسی شده است.

آنچه مقاله حاضر را از دیگر نوشته‌ها و تحلیل‌ها در این زمینه متمایز می‌سازد، تمرکز بر کنش‌های غیرواقع‌بینانه کارگزاران دستگاه دیپلماسی، به‌عنوان عاملی برای واکنش قدرت‌های بزرگ است. مقاله حاضر به تبیین این مهم می‌پردازد که چگونه دولت‌مردان دستگاه دیپلماسی با خطاهای شناختی و کنش‌های غیرواقع‌بینانه خود، زمینه هم‌سویی قدرت‌های بزرگ در آن مقطع و در نهایت ائتلاف مصلحتی آن‌ها علیه ایران را فراهم ساختند که این امر در پژوهش‌های پیشین کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

۲. چارچوب نظری

در تعامل بین ساختار و کارگزار سه مدل وجود دارد که هر یک به گونه‌ای متفاوت از دیگری پدیده مورد بحث را بررسی می‌کند: ۱- رویکردهای معطوف به اصالت کارگزار یا عاملیت ۲- رویکردهای معطوف به اصالت ساختار ۳- رویکردهای معطوف به رابطه بین عاملیت و ساختار در فهم تحولات اجتماعی و کنش‌ها. از آنجایی که پژوهش حاضر نقش کارگزاران و تصمیم‌گیران کشور را به عنوان فرضیه تحلیل برگزیده است، لذا رویکرد کارگزار-محور به عنوان چهارچوب مفهومی مرتبط با این فرضیه بررسی خواهد شد. اراده‌گرایی نظریه‌ای است که با بررسی و تبیین از درون در مقابل ساختارگرایی قرار می‌گیرد و بر نهادهای اجتماعی و کارگزاری تأکید دارد. اراده‌گرایان بر انگیزه و اراده کنش‌گران تأکید دارند و معتقدند در تبیین پدیده‌های اجتماعی، آغاز و انجام کار فرد اهمیت دارد. اراده‌گرایان هم با دیدگاه تک‌علتی، ساختارها را محصول کنش ارادی می‌دانند. از نظر اراده‌گرایان، اندیشه‌ها از پیش قابل پیش‌بینی نیستند، بلکه افعال ارادی هستند و وجودشان محصول اتفاق و اراده است (مارش و استوکر، ۱۳۸۸: ۳۱۳). اراده‌گرایان، طیف گسترده‌ای از نظریه‌پردازان از جمله طرفداران انتخاب عقلانی، انتخاب عمومی، کثرت‌گرایان و طرفداران نظریه مبادله را در بر می‌گیرد. بر این اساس، برای تبیین پدیده‌های اجتماعی باید از فرد شروع کرد؛ مبنایی که به فردگرایی شناختی شهرت یافته است. در این روش، پژوهش‌گر مقاصد و منافع فرد را در اقدام به یک عمل اجتماعی ارزیابی یا پیش‌بینی می‌کند و بر روی کارگزار به عنوان عامل و علت اصلی پدیده‌ها متمرکز می‌شود (حقیقت، ۱۳۸۹: ۱۵۰). کارگزاران در پرتو دانش خود به کنش ارادی در ساختار موجود دست می‌زنند. کارگزاران تحت تأثیر اراده و راهبرد عمل می‌کند. کارگزاران با انتخاب اهداف و راه‌های دستیابی به آن درمی‌یابند که این اهداف در شرایط زمانی و مکانی خارجی نمود پیدا می‌کند (احمدی، ۱۳۷۶: ۱۱۷). در رویکرد نظری کارگزار-محور بر نقش‌آفرینی کنش‌گران یا عاملان انسانی و رفتار آن‌ها در تحولات و رویدادهای اجتماعی تأکید شده و آن‌ها تعیین‌کننده تلقی می‌شوند و هم باید به آگاهی و کنش‌های آگاهانه و اولویت‌های کنش‌گران و کارگزاران توجه کرد.

۳. فقدان استراتژی متناسب با ساختارهای بین‌الملل

استراتژی منطقی و واقع‌بینانه که بر پایه درک صحیح از تحولات و ساختارهای بین‌الملل

و ظرفیت‌ها و شرایط داخلی تنظیم شده باشد، یکی از خصیصه‌های دیپلماسی کارآمد به شمار می‌آید. فقدان استراتژی متناسب با ساختار نظام بین‌الملل و موقعیت ژئوپولوتیک ایران، که به تعبیر مورگنتا از پایدارترین عامل تأثیرگذار بر قدرت ملی واحدهای سیاسی است (106: 107-Morgenthau 1967)، یکی از عوامل شکست دستگاه دیپلماسی و در نهایت اشغال ایران توسط متفقین بود. پس از شروع جنگ جهانی دوم، وقتی دولت ایران بی‌طرفی قاطع خویش را اعلام داشت، همه قدرت‌ها از این موضع ایران استقبال کردند و مایل بودند سیاست بی‌طرفی ایران مورد احترام قرار گیرد (گنج بخش زمانی، ۱۳۸۵: ۱۵۱)، ولی دستگاه دیپلماسی ایران در موقعیتی قرار نداشت که بتواند خارج از نفوذ و فارغ از منابع اساسی بریتانیا و اتحاد شوروی عمل کند. چراکه با حمله هیتلر به شوروی در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱/اول تیر ۱۳۲۰ و نامه استالین به چرچیل مبنی بر این‌که اگر جنگ بدین منوال پیش برود، شوروی شکست خواهد خورد و قادر به کمک متحدین خود جهت سرنگونی فاشیسم نخواهد بود (153: 1970-Trukhhanovski)، آرایش سیاسی و نظامی جنگ جهانی دوم تغییر یافت. این تغییرات در عرصه بین‌الملل باعث شد که موازنه سیاست خارجی ایران نیز دست‌خوش تغییر و از هم‌پاشیدگی شود؛ بدین ترتیب که حفظ و ادامه سیاست بی‌طرفی در وضعیت جدید کاری بس دشوار بود و به امکانات نظامی و اقتصادی و دیپلماسی بسیار کارآمد و فعال نیاز داشت که ایران آن روز فاقد آن بود.

یکی از عوامل حفظ استراتژی بی‌طرفی، تضمین بی‌طرفی اعلام شده توسط قدرت‌های بزرگ است. پس از آن‌که سیاست بی‌طرفی رضا شاه کارایی‌اش را برای متفقین از دست داد و در استراتژی جدید انگلیس اتحاد با شوروی مطرح شد، متفقین خطر ستون پنجم آلمان را مطرح کردند. اما واقعیت آن بود که متفقین از ستون پنجم نمی‌ترسیدند، بلکه اکنون سیاست‌های راهبردی آن‌ها با سیاست خارجی رضا شاه سازگاری نداشت. در حفظ بی‌طرفی، توان مقاومت دولت بی‌طرف در حفظ راهبرد برگزیده شده اهمیت اساسی دارد. در نقص بی‌طرفی ایران، دولت زمین‌گیر شده و کمابیش از عهده هیچ‌کاری بر نمی‌آمد. اوضاع اقتصادی از هم گسیخته و بازپرداخت وام‌ها به نیروی سوم جهت بازسازی اوضاع اقتصادی گرایش پیدا کرد که این خود عاملی برای نقض بی‌طرفی بود. جهت‌گیری ایران در جنگ جهانی دوم، راهبرد بی‌طرفی بوده است، اما نقض آن نشان می‌دهد که نقش ژئوپلتیک منفی بوده است. هرگاه کشوری از یک موقعیت ژئواستراتژیک

برخوردار است، نمی‌تواند خود را از تحولات جهانی درو نگه‌دارد؛ زیرا به‌ناچار بخشی از استراتژی نظامی خواهد بود و باید سعی کند با درک این موقعیت، از آن به نفع منافع ملی به نحو مطلوبی استفاده کند (اطاعت، ۱۳۸۵: ۲۱۹). به هر روی، سیاست بی‌طرفی، استراتژی موفقی نمی‌توانست باشد و با فرض پیروزی هر کدام از اردوگاه‌های دشمن می‌توانست نتایج دردناکی برای ایران داشته باشد. بی‌طرفی به مثابه تردید در تصمیم‌گیری یا به عبارت دیگر بی‌تصمیمی در وضعیت خطیر بود. تصمیم‌گیران دستگاه دیپلماسی، استراتژی بی‌طرفی را در نه پرتو منافع ملی ایران، بلکه بر اساس درکی سطحی نسبت به آلمان پی‌ریزی کردند. درک واقعی نسبت به مقاصد جهان‌گسترانه فاشیسم نمی‌توانست با منافع ملی ایران در چارچوب سیاست بی‌طرفی مثبت رضا شاه معنا یابد. زیرا یکجانبه‌گرایی خشونت بار آلمان نمی‌توانست با فرض پیروزی در جنگ آینده‌ای روشن برای ایران رقم بزند (آقا حسینی، بی‌تا: ۱۳۷).

پروژه سیاست موازنه منفی از سوی دکتر مصدق یک ایده‌آل و ارزش بود که تنها بر اساس شرایط عاطفی داخلی تنظیم شده بود، نه بر پایه درک صحیح از واقعیت‌های جهانی؛ چرا که بروز جنگ جهانی دوم، تغییر در نظام بین‌الملل، شکل‌گیری جنگ سرد، تهدید ایدئولوژیک و موقعیت ژئوپولوتیک ایران در همسایگی شوروی و در جوار خلیج فارس و منطقه خاورمیانه به عنوان بزرگ‌ترین حوزه نفتی جهان طرح «سیاست موازنه منفی» از سوی دکتر مصدق را به‌عنوان یک نظریه درون‌نگر و بازدارنده نمی‌پذیرفت؛ نظریه‌ای معروف به «عدم تعهد» یا «موازنه منفی» که بر دو پایه استوار بود: نخست یک طرز تفکر مبهم و بسیار خوشبینانه وجود داشت مبنی بر این که پیگیری سیاست یاد شده، سبب می‌شود که آمریکا از ترس توسعه کمونیسم در ایران، به یاری این کشور آید. این سیاست درست نتیجه معکوس آنچه دستگاه دیپلماسی انتظار داشت به‌بار آورد و به جای آن که کمک آمریکا را جلب کند، عذر آن دسته از طراحان سیاست خارجی آمریکا را، که با انگلیسی‌ها موافق بودند و تنها راه چاره واقع‌بینانه را مداخله و سرنگونی حکومت مصدق می‌دانستند، موجه‌تر کرد (بیل، ۱۳۷۰: ۴۴۸).

استراتژی جدید آیزنهاور، «نگاه نو»، خواستار اتخاذ سیاستی تهاجمی در برابر شوروی بود (باری، بی‌تا: ۶۵). زیرا چین اخیراً رژیم کمونیستی را پذیرفته بود، جنگ کره گسترش می‌یافت، چینی‌ها به تبت حمله‌ور شده و آن را اشغال کرده بودند. از این

رو، دل مشغولی ملی و دسته‌جمعی امریکاییان از کمونیسم، به عنوان یک خطر مستقیم و فوری برای کشورشان، نیروی قوی در پس تصمیم امریکا در حمایت از اقدامی بر ضد مصدق و حکومت او به شمار می‌رفت. آیزنهاور در کنفرانس فرمانداران امریکا در ژوئیه ۱۹۵۳ تشکیل شد، وضع ایران را بسیار وخیم توصیف و پیش‌بینی کرد که به‌زودی این کشور به دست کمونیست‌ها خواهد افتاد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۰: ۲۱۵). انگلستان که نتوانسته بود ترومن را به مداخله در امور داخلی ایران و اعمال فشار بر دولت مصدق ترغیب کند (Azimi, 1989: 300)، به دلیل نگرانی آیزنهاور از خطر کمونیسم و گسترش سلطه بر کشورهای جهان سوم، زمینه مساعدتری برای هماهنگی با آیزنهاور به‌دست آورد (Roosevelt, 1979: 2-3). در زمینه این سیاست کلی، شخص مصدق نیز ندانسته یک تاکتیک سیاسی را انتخاب کرد که به تصمیمات فوق استحکام بخشید. وی برای این که کمک مادی و معنوی امریکا را که سخت بدان احتیاج داشت تشویق کند، چنین جلوه داد که کشورش از سوی کمونیست‌ها مورد تهدید قرار گرفته و چنین استدلال کرد که برای دورماندن ایران از اردوی کمونیسم، کمک امریکا جنبه حیاتی دارد. مصدق در نامه‌ای به آیزنهاور نوشت: «اگر در این موقع کمک موثر و فوری به این مملکت نشود، شاید اقداماتی که فردا به‌منظور جبران غفلت امروز به عمل آید، خیلی دیر باشد» (Alexander, 1980: 232).

سیاست عدم تعهد مصدق در زمینه مقابله با غرب، به طرفداری از شوروی تعبیر می‌شد، اما در کمال ناباوری مصدق اظهار می‌کرد که این حکومت به خود می‌بالد که دارای اندیشه‌های استوار بر دموکراسی و آزادی‌خواهانه است، صرفاً نمی‌تواند فعالیت‌های ضدآمریکایی حزب توده را سرکوب کند تا توهم امریکایی دایر بر این که روس‌ها از جبهه ملی بهره‌برداری می‌کنند، از میان برود (ذبیح، ۱۳۷۰: ۱۹۳). این موضع‌گیری دکتر مصدق ناشی از نگاه فضیلت‌جویانه به مفهوم قدرت در مناسبات بین‌المللی که از تصور نادرست و آرمان‌گرایانه از تصویر نظام جهانی که از شاخصه‌های یک نگرش غیرمنطقی به سیاست داخلی و خارجی است.

دوم، دولت پیش‌بینی می‌کرد که مخالفت ایران با منافع غرب موجب می‌شود که کشورهای عضو بلوک شوروی (اروپای شرقی) به حل مشکلات دشوار اقتصادی ایران کمک کنند. ملاحظه اخیر از اهمیت زیادی برخوردار بود؛ چرا که گسترش روابط اقتصادی

و بازرگانی با بلوک شوروی را یک امر ضروری در کامیابی برنامه جدید اقتصاد بدون نفت به شمار می‌آوردند. بر اساس همین فرض، دکتر فاطمی در کنفرانس خبری خود گفت که در ایران به نفت، به دید یک کالای بازرگانی می‌نگرد و لذا به جنبه سیاسی خریداران توجه نخواهد کرد (Newyork Times, Nov28, 1951: p14). این خبر، به معنای نزدیکی ایران به بلوک شرق و مقصد آن کشور برای فروش نفت به کشورهای کمونیستی بود، اما برخلاف تصورات دستگاه دیپلماسی، دولت شوروی به عنوان رهبر جهان کمونیسم از انجام هر اقدامی که امکان داشت موجب ترغیب آشکار ایران در ملی کردن نفت شود، خودداری می‌کرد. همچنین دولت شوروی یقین داشت چنان‌که ایران در لغو قرارداد امتیاز نفتی بریتانیا کامیاب شود، در این صورت بخت و اقبال شوروی برای به دست آوردن قرارداد امتیاز نفت شمال ایران بعیدتر می‌شود (آوری، ۱۳۸۴: ۱۳۲). چرا که حکومت مصدق در صد برآمد تا تعادلی میان دو ابرقدرت ایجاد کند. روس‌ها با وجود شکست خود در به تصویب رساندن قرار داد نفت شمال ۱۹۴۴م/۱۳۲۶ش. توسط مجلس هنوز امیدوار بودند که نوعی امتیاز نفت در ایران به دست آورند. از این رو، مایل نبودند موضعی در قبال دعوای نفتی ایران و انگلیس در پیش‌گیرند که امید به دست آوردن یک قرار داد دیگر نفت را نقش بر آب سازد (ذبیح، ۱۳۷۰: ۱۳۸).

هر چند که فروش نفت ایران به شوروی، با توجه به فاصله زیاد جغرافیای شوروی با آبادان با دشواری همراه بود، اما احساس می‌شد چنان‌که روس‌ها به درستی می‌خواستند نفت ملی شده ایران را خریداری و اقتصاد بحرانی ایران کمک کنند، عملاً قادر به این کار بودند (جامی، ۱۳۸۱: ۶۰۲). دکتر مصدق اگر چه در داخل، از محبوبیت و پشتیبانی گسترده مردمی برخوردار بود و اختیارات وسیعی به ویژه بعد از ۳۰ تیر به دست آورد، ولی به دلیل نبود استراتژی از یک سو و نداشتن قاطعیت در روند تصمیم‌گیری از طرف دیگر، نتوانست از پتانسیل خود استفاده و آن‌ها را سازماندهی کند. اشتباه دکتر مصدق این بود که به دلیل نداشتن استراتژی در تنظیم یک سیستم سازمان یافته داخلی، بیشترین فرصت را به حل مشکلات داخلی اختصاص داد و از پرداختن به روابط خارجی غافل ماند (بیگدلی، بی تا: ۵۱).

۴. عدم شناخت ساختار و تحولات بین‌المللی

در تصمیمی که کنش‌گران اتخاذ می‌کنند، افزون بر ویژگی‌های خاص کشور خود، لازم است بر عملکرد و ساختار نظام بین‌الملل هم توجه شود و استراتژی خود را براین اساس انتخاب نمایند (قوام، ۱۳۸۵: ۱۴۶)، اما در تاریخ معاصر ایران درک نامناسب سیاسی از بازی‌های جهانی قدرت‌های بزرگ یا عدم توجه به این بازی‌ها، همیشه کشور را به ورطه خطرناکی سوق داده است. نگاه سیاستمداران ایران معطوف به مسائل داخلی ایران و در حالت کلی‌تر، منطقه‌ای بود و منافع جهانی کشورها و قدرت‌های موجود در ایران را چندان مورد توجه قرار نمی‌دادند. مسأله‌ای که باعث شد در مواردی تاریخی بسیار، ایران به عنوان وجه‌المصالحه بین قدرت‌های موجود در ایران قربانی این سیاست شود.

پس از شروع جنگ جهانی دوم، وقتی دولت ایران بی‌طرفی قاطع خویش را اعلام داشت، همه قدرت‌ها از این موضع ایران استقبال کردند و مایل بودند سیاست بی‌طرفی ایران را مورد احترام قرار گیرد. بی‌تردید حمله آلمان به شوروی، اهمیت استراتژیک و سوق‌الجیشی ایران را برای قدرت دیگر، به‌ویژه متفقین دو چندان ساخت. از جمله باید ارسال کمک‌های دولت‌های متفق به شوروی از طریق خطوط ارتباطی امن و حفظ و حراست از منابع نفتی ایران و جلوگیری از نفوذ آلمان‌ها به ایران، به‌ویژه تصرف نفتی توسط آن‌ها و بالآخره، حفظ و حراست از هندوستان نام‌برد (حافظی‌نیا، ۱۳۸۲: ۷۲-۶۱). از این رو، دو دولت انگلیس و شوروی به‌رغم ماهیت ایدئولوژیک متضاد به یک اتحاد علیه آلمان، به‌منظور حفظ امنیت و بقای خود روی آوردند. واکنش ایران در قبال این دگرگونی اساسی در موقعیت بین‌المللی، تکیه بیشتر بر تداوم سیاست بی‌طرفی بود.

روسیه و بریتانیا هر دو با حضور تعداد زیادی از اتباع آلمانی در خاک ایران مخالف بودند و بر طبل خطر کودتای آلمانی در ایران می‌کوبیدند (آبادیان، ۱۳۸۵: ۱۴۴). واکنش شاه، نشان از ساده‌اندیشی دیپلماتیک و بی‌اطلاعی بیش از حد تصور بود. در حالی که خطر تسخیر کشور به‌طور جدی مطرح بود، لیکن شاه در آستانه هجوم متفقین در یکی از جلسات هیأت وزرا اظهار داشته بود: «اگر این آقایان راه می‌خواهند، چرا از طریق مذاکره موضوع را با ما در میان نمی‌گذارند و به‌علاوه آیا می‌دانند که ما برای این راه‌آهن خیلی خرج کرده‌ایم و زحمت کشیده‌ایم؟» به گفته عامری کفیل امور خارجه، نمایندگان شوروی و انگلیس در پاسخ به این سوال سکوت اختیار کرده‌اند (زرگر ۱۳۷۲، ۴۴۸).

نکته مهم، اختلاف بین هدف انگلستان و شوروی در اشغال ایران بود. شوروی‌ها در پی آن بودند که اتباع آلمانی‌های مقیم ایران، که بیشتر آن‌ها در مناطق شمالی ایران بودند، اخراج شوند. در عین حال که اخراج آلمانی‌ها برای انگلستان نیز داری اهمیت بود، ولی در مقام مقایسه با امنیت مناطق نفتی در جنوب ایران اخراج آن‌ها یک مسأله فرعی بشمار می‌رفت. از این رو، اخراج آلمان‌ها می‌توانست حداقل از اثرات مهلک ائتلاف قدرت‌های بزرگ بکاهد. مسلم بود که اتحاد بین انگلستان و شوروی مسأله‌ای تابع شرایط جبری ناشی از بحران جنگ بود و ناگزیر اساس و پایه درستی نداشت و ائتلاف آن‌ها صرفاً بخاطر مقابله با دشمن مشترک و تنها جنبه همکاری‌های نظامی موقت را داشت.

رضا شاه به فکر جلب نظر مساعد آمریکایی‌ها و بهره‌برداری از آنچه در دفاع از عدالت جهانی ابراز می‌داشتند، افتاده بود. روزولت پاسخ داد: وقتی جهان در شعله جنگ می‌سوزد، شما نمی‌توانید در جزیره امن زندگی کنید. وقتی خانه همسایه آتش می‌گیرد، مأمور آتش‌نشانی برای خاموش کردن آتش، از صاحب‌خانه و همسایه او اجازه نمی‌گیرد (بیگدلی، بی‌تا: ۳۳). در حالی که بسیاری از جهانیان و از جمله برخی مقامات ایرانی یقین حاصل کردند که ایران در آستانه اشغال نظامی قرار دارد، تنها شخصیت مهمی که با لجاجت تمام از پذیرفتن واقعیت احتراز داشت، رضا شاه بود (استوارت، ۱۳۷۰: ۱۵۶). دولت‌مردان ایران و به خصوص «علی منصور» نخست‌وزیر، توجهی به تذکرات، هشدارها و یادداشت‌های رسمی دولتی انگلیس و شوروی نکرده و شاید به علت عدم بینش سیاسی و عدم درک صحیح بحران سیاسی و نظامی که بر دنیا حاکم بود، از انجام اقدامات شایسته و لازم سر باز زدند (ذوقی، ۱۳۶۸: ۳۳). «بولارد» سفیر انگلیس، از گفت‌وگو با شاه می‌نویسد: «وی از لشکرکشی جاخورده بود، زیرا تصور می‌کرد همه چیز بر وفق مراد پیش می‌رود و اینک آشکارا ملاحظه می‌کرد که وزرایش در این مدت، وی را از اوضاع کاملاً مطلع نساخته بودند، مدت طولانی را صرف مطلع‌ساختن وی از خطر آلمان در ایران کردیم و به نظر می‌رسید بسیاری از اطلاعات برایش تازگی داشت» (زرگر، ۱۳۷۲: ۴۴۸). از این رو، جای شگفت نیست که فاجعه شهریور ۱۳۲۰ را اجتناب‌ناپذیر بدانیم.

عدم شناخت و بینش صحیح نسبت به تحولات و ساختارهای بین‌الملل، از عوامل ناکامی دکتر مصدق و وقوع کودتای ۲۸ مرداد به شمار می‌آید. ناکامی دکتر مصدق بیشتر ناشی از بی‌اعتنایی به واقعیت‌های سیاست بین‌المللی بر پایه قضاوت‌های غیرواقع بینانه

از مناسبات جهانی بود، زیرا این نبودِ درکِ صحیح، او را به تحلیل آرمان‌گرایانه بر پایه معیارهای ارزش‌کشاند. شخصیت و عملکرد دکتر مصدق و پیگیری و کاربرد اصول موازنه منفی در تقابل مشخص با نظام بین‌المللی بود. از این‌رو، پس از شخصیت رهبری ساختار سیاسی حکومت، نظام بین‌المللی مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده رفتار سیاسی در الگوی تصمیم‌گیری خارجی محسوب می‌شود.

احتمال می‌رود که مصدق از شکست و مسائلی که انتظارش را می‌کشید، آگاه نبود. شاید گمان می‌کرد که شرکت نفت ایران و انگلیس آن‌چنان به نفت ایران وابسته است که تقاضای او را خواهد پذیرفت تا به کار خود تحت مدیریت جدید ادامه‌دهد. شاید فرض می‌کرد که دولت امریکا همیشه به کمک او خواهد شتافت. «مک‌گی» سفیر امریکا در سال ۱۳۴۵ در طی مصاحبه «پروژه تاریخ شفاهی» به همین موضوع اشاره می‌کند: «مصدق مواضع غیرواقعی و به شدت ضدانگلیسی اتخاذ می‌کرد و چنین می‌اندیشید که ما به منظور حفظ ایران در جبهه کشورهای غربی هر هزینه‌ای را پرداخت خواهیم کرد» (McGhee, 1975:17). رهبران جبهه ملی معتقد بودند که کمبود انرژی پدید آمده در انگلستان، آن کشور را وادار به حل فوری این قضیه خواهد کرد. از سوی دیگر، آنان استدلال می‌کردند که ولو اینکه اختلاف به سرعت حل نشود، کمبود نیروی انسانی حاصله در صنعت نفت را می‌توان با صدور نفت خام به جای نفت تصفیه شده جبران کرد. مسأله نفت چنان در کلاف در هم پیچیده سیاست و دیپلماسی گیر کرده بود که گویی هیچ‌کس توان گشودن این کلاف را نداشت. جهان خارج به‌زودی فقدان تولید نفت ایران را فراموش کرد؛ زیرا تولید نفت در کشورهای خاورمیانه به‌ویژه کویت و عراق افزایش یافت. عجیب بود که هر چه اختلاف بیشتر ادامه می‌یافت «شرکت نفت انگلیس و ایران» ذخیره از دست‌رفته‌اش را در جای دیگر جبران می‌کرد و بدین ترتیب، موقتاً نبود نفت ایران جبران شد (آوری، ۱۳۸۴: ۲۲۰). اعتقاد مزمن مصدق درباره نفوذ انگلیس در ایران و خاورمیانه مانع از این شد که درک کند وقتی انگلستان اصل ملی شدن نفت را شناخت، او جنگ را برده است» (بیل، ۱۳۷۰: ۳۱۵).

مصدق و مشاورانش جوانب پیچیده بین‌المللی و بازرگانی مسأله نفت را درست درک نکردند. یکی از علل عمده تغییر خط‌مشی امریکا مربوط به سیاست نفت می‌شد. بسیاری از تحلیل‌گران بر این باور بودند که امریکایی‌ها از مصدق به عنوان یک راه‌گشا

برای درهم شکستن سلطه انحصاری «شرکت نفت انگلیس و ایران» بر منافع نفت ایران استفاده کردند. اما ظاهراً کارگزاران دستگاه دیپلماسی به دام همین نظریه افتادند و از این واقعیت غافل ماندند که دولت امریکا از شیوع احتمالی ملی‌شدن نفت در منطقه نیز بسیار نگران بوده زیرا آن‌ها به این نکته پی‌بردند که اگر ایرانیان موفق شوند نقشه‌هایشان را عملی سازند، آن وقت دیگر کشورهایی که امریکا برای تأمین نفت به آن‌ها متکی است، همین کار را خواهند کرد (Krock, 1968: 262).

«مک‌گی» سفیر امریکا در تهران همین نکته هشداردهنده را به مصدق یادآور شد که «در عین حال که ما نگران این هستیم که ایران بهترین معامله ممکنه را بنماید ولی امریکا نمی‌تواند از قراردادی حمایت کند که ساختار معادلات نفتی را در سراسر دنیا در هم بریزد» مصدق تحت تأثیر تقسیم درآمد بر اساس پنجاه-پنجاه متداول روز قرار نمی‌گرفت و نمی‌توانست بفهمد که چرا باید درآمدشان را با دیگران تقسیم کند (بیل، ۱۳۷۰: ۳۰۶).

«هندرسون» در تحلیل خود از اوضاع ایران نوشت: مصدق مساله نفت را به چنان جایگاهی کشانده است که هرج و مرج و انقلاب در ایران را به بازگشت شرکت نفت و انگلیس ترجیح می‌دهد (وودهاوس، ۱۳۶۸: ۵۰). ظاهراً دستگاه دیپلماسی ایران متوجه این حقیقت نشدند که امریکا و انگلیس در عین رقابت تا چه حد حاضرند به صورت مصمم و هماهنگ برای حفظ منافع کمپانی‌های نفتی خود در منطقه و جلوگیری از پیروزی ایران پیش بروند.

علل عمده دیگر تغییر خط مشی امریکا مربوط به نگرانی از مبارزه‌جویی کمونیست‌ها در ایران بود. مصدق تصور می‌کرد که غرب از لحاظ سیاسی و استراتژیکی نیازمند ایران است. رهبران امریکا و انگلیس کاری نخواهند کرد که خطر یک کودتای کمونیستی پیش بیاید. اما واقعیت این بود که منطق حاکم بر دستگاه دیپلماسی «ایزنهاور» این بود که پدیده مصدق بیان‌گر جنبش‌های مردمی بود که در خاورمیانه و به‌صورت کلی در جهان سوم قدربافراشته و دستاوردهای امریکا در جنگ سرد را در معرض خطر قرار داده بود. حاصلی جز بی‌ثباتی و بنابراین امکان خراب‌کاری شوروی در برنداشت. امتناع مصدق از سرکوب یک حرکت کمونیستی که درگیر تبلیغات گسترده بود، نه به عنوان نشانه‌ای از دموکرات‌منشی او، بلکه به‌مثابه ساده‌لوحی در برابر خطر شوروی تعبیر می‌شد. مصدق

از منافع جهانی این قدرت‌ها برداشت درستی نداشته و با تأکید بر خطر کمونیسم و با فرض این خطر پاشنه آشیل دیپلماسی امریکا سعی کرد تا در برابر انگلستان از وجود امریکا منتفع شود؛ امری که بسیار بعید بود، امریکا به دلیل منافع مشترک جهانی، خود را در مقابل انگلستان قرار دهد. به نظر می‌رسد تکیه شدید مصدق بر سیاست ترس برای امریکا از طریق نفوذ کمونیسم، امریکا را که در ابتدا سیاست هماهنگ‌کننده بین ایران و انگلستان بر عهده داشت، کم کم به سمت انگلستان سوق داده که منجر به کودتای ۲۸ و در نهایت نیز امضای قرارداد کنسرسیون شد. در واقع، دکتر مصدق با فکر اینکه برای مبارزه با انگلستان نیاز به یارگیری دارد و امریکا از نظر او بهترین گزینه بود، سعی کرد امریکا را در کنار خود داشته باشد (اکبری، ۱۳۹۳: ۴). در آن زمان هنوز عواقب نامطلوبی که این تاکتیک می‌توانست به بار آورد، درک نشده بود. بدین سان، هم نفت و هم نگرانی از تهدید کمونیست‌ها دلایل عمده تغییر سیاست امریکا به‌شمار می‌رفت. از این گذشته، هر دوی این عوامل متقابلاً همدیگر را تقویت کردند. در این زمینه خط و مش سیاسی و تاکتیک‌های دستگاه دیپلماسی نیز ندانسته به تصمیمات امریکا استحکام بخشید. بنابراین، مسلم بود که آیزنهاور کاملاً در جریان عملیات آژاکس قرار داشته و بر آن صحه گذاشته است. (Ambroes, 1984: 111).

۵. کنش‌های غیرواقعه‌بینانه دستگاه دیپلماسی

بر کسی پوشیده نیست که نخستین و مهم‌ترین علل شکست دیپلماسی در هر کشور، تصمیم‌ها و کنش‌های غیرواقعه‌بینانه‌ای که با محاسبات غلط کارگزاران و نخبگان دستگاه دیپلماسی در عرصه روابط بین‌الملل اتخاذ می‌شوند. در تاریخ معاصر ایران همواره نقش کنش‌های غیرواقعه‌بینانه دستگاه دیپلماسی در شکست دیپلماسی و به تبع آن پایمال شدن منافع ملی پررنگ بوده است.

شاید در جریان جنگ جهانی دوم سیاست نزدیکی به آلمان نازی تا سال ۱۹۴۱ که هنوز هیتلر فرمان حمله به خاک شوروی را صادر نکرده بود، می‌توانست برای موقعیت کشور خوشایند باشد، اما بعد از ژوئن ۱۹۴۱ و حمله آلمان به شوروی ضروری بود تا رویه‌ای متناسب با آن شرایط اتخاذ شود. شرایطی که باعث نزدیکی شرق و غرب با

وجود اختلافات ایدئولوژیک به یکدیگر شد، نشان‌دهنده وخامت اوضاع به حدکفایت بود. وضعیت پیش‌آمده شرایطی بود که دولت ایران آن را مغتنم به شمار نیاورد، در حالی که با قدری درایت می‌توانست با استفاده از سیاست روز دنیای آن زمان، یعنی «نهادن دو سیخ بر آتش» (فوننتن، ۱۳۶۷: ۱۲۸-۱۲۰) هم رضایت خاطر آلمان را جلب کرده و هم از هجوم متفقین جلوگیری به عمل آورد. موردی که دولت جوان ترکیه با ظرافت آن‌را به مرحله اجرا در آورد (برژکف، ۱۳۶۳: ۱۰۲). همزمان با نزدیک شدن نیروهای غرب و شرق، ایران در معرض حمله وحشتناک «گازانبری» از شمال و جنوب قرار گرفت. در این میان، رضا شاه به جای چرخش از موضع پیشین خود، تنها به برخی اقدامات ضعیف اکتفا کرد که در برابر نیت متفقین، چندان تأثیری نداشت. رفتار «فرانسیسکو فرانکو» رهبر اسپانیا نمونه کاملی از یک سیاست حساب شده بود: با شروع جنگ جهانی دوم، با وجود پیروزی‌های برق‌آسای متحدین در کلیه جبهه‌ها، فرانکو با دفع‌الوقت در خواست‌های مکرر آلمان و ایتالیا را نادیده گرفت و تنها به مقداری تبلیغات سطحی اکتفا نمود. اما موقعی که نشانه‌های شکست آلمان را احساس کرد با گرفتن تضمین توانست بازی سیاسی را با موفقیت به پایان برساند (مانوئل و اسکرمونتالیان، ۱۳۷۶: ۵۷۵).

تهاجم آلمان به شوروی، مسائل ویژه‌ای را برای متفقین و به‌ویژه انگلیس به وجود آورد به‌خصوص ترس از اینکه آلمانی‌ها جریان حمل و نقل را مختل کنند (اسکورزونی، ۱۳۷۶: ۲۸۲). از این‌رو، متفقین نتوانستند پیوند فزاینده ایران و آلمان، که زنگ خطر را برای متفقین به صدا در آورد، تحمل نمایند (فولر، ۱۳۷۳: ۱۷۴) که کشوری با آلمان طرح دوستی و همکاری بریزد. اشغال کشوری که اعلان بی‌طرفی کرده بود از نظر افکار عمومی جهان توجیه‌شدنی نبود. پس بر اساس تبلیغات متفقین، ایران در جهت منافع نازی‌ها حرکت می‌کرد و تدام این وضع، امنیت بین‌المللی را به خطر می‌اندازد. از این‌رو، خطر ستون پنجم آلمان را مطرح کردند. «لمتون» گزارش می‌داد که اگر ثبات حکومت مرکزی ایران در اثر حادثه‌ای تهدید شود، احتمال اینکه آلمانی‌ها برای کودتا تحریک شوند، بعید نیست. به قول او، جاسوسان آلمانی مقیم ایران برای پیش‌بردن اهداف خود پول فراوان خرج می‌کنند (Bullard, 1991:19)، اما واقعیت آن بود که متفقین از ستون پنجم نمی‌ترسیدند، بلکه اکنون سیاست‌های راهبردی آن‌ها با سیاست خارجی رضا شاه سازگاری نداشت و نگران عملکرد رضا شاه و همکاری او بودند.

از این‌رو، دولت انگلستان تلاش داشت که امکان توافق ایرانیان با خواسته‌هایشان، یعنی اخراج آلمانی‌ها به هیچ‌وجه پیش نیاید، سعی کردند که دولت شوروی را متقاعد سازند که یادداشت بعدی آن‌ها خطاب به دولت ایران شکل یک اتمام حجت به خود نگرفته به صورت یک درخواست قاطع و در عین حال دوستانه باشد. زیرا معتقد بودند که اتمام حجت به ایرانیان فرصت خواهد داد که در صدد طلب حمایت جهان برآیند و یا در نهایت حاضر به مذاکره شده یا آن را بپذیرند. در یادداشت وزارت خارجه انگلستان هیچ‌گونه تهدیدی مبنی بر توسل به قوه قهریه در صورت عدم پذیرش اخراج آلمانی‌ها به چشم نمی‌خورد (زرگر، ۱۳۷۲: ۴۳۹). یادداشت مشترک متفقین که حالت اولتیماتوم نیمه‌رسمی داشت، به این امید به دولت ایران تسلیم شده بود که بر رد آن و یا عدم ارسال جواب از سوی ایران و بالنتیجه عدم اخراج اتباع آلمانی از کشور عذر موجهی برای متفقین فراهم آید تا بتواند ایران را اشغال کرده و طرح‌های خود را به مرحله اجرا در آورد. چنان‌که «وینستون چرچیل» خطاب به اعضای کابینه‌اش گفت چنانچه ایران با این خواسته دولت یعنی اخراج آلمان‌ها موافقت نماید، آیا متفقین در وضعیت بغرنج و نامناسبی قرار نخواهند گرفت (ذوقی، ۱۳۶۸: ۴۰)؟ اما نخست‌وزیر ایران سعی کرد که نمایندگان متفقین را متقاعد سازد که برای پذیرش خواسته‌هایشان فشار نیاورد و در عوض مذاکرت ادامه یابد. دولت ایران در قبال فشار دیپلماتیک انگلیس و شوروی انعطافی از خود نشان نداد. «علی منصور» به «سر ریدر بولارد» توضیح داد که اخراج چهار پنجم آلمانی‌های مقیم ایران که متفقین تقاضا کرده بودند نه تنها با بی‌طرفی ایران مغایرت دارد، بلکه نقض معاهده تجاری ایران و آلمان نیز محسوب می‌شود (استوارت، ۱۳۷۰: ۱۰۷).

رضا شاه بدون آن‌که به جدی بودن موقعیت ایران واقف باشد، به دفع‌الوقت و این دست و آن دست کردن می‌گذرانید. چنین به نظر می‌رسید که آن‌ها در جستجوی راه‌حل سحرآمیز هستند که در برهه حساس که متفقین تصمیم خود را گرفته‌اند، رضایت تمام طرفین را برآورده سازد. از متن جوابیه ایران به درخواست متفقین استنباط می‌شود که مقامات ایران توجهی به برآوردن خواسته دولت انگلستان نداشتند. البته شواهدی در دست است که رضا شاه در تصمیم‌گیری خود در اتخاذ این سیاست تحت تأثیر این نظر قرار داشت که جنگ آلمان و شوروی نهایتاً به پیروزی آلمان خواهد انجامید (ذوقی، ۱۳۶۸: ۴۲). چنین به نظر می‌رسد که دولت ایران و شاه تنها پس از تسلیم یادداشت دوم متفقین

در ۲۵ مرداد ۱۳۲۰ ش. بود که به عزم راسخ آن‌ها در توسل به نیروی نظامی پی‌بردند. اگر چه شاه می‌دانست که روس‌ها و انگلیس‌ها خواستار دستیابی بی‌قید و شرط بر وسایل حمل و نقل می‌باشند ولی تصور می‌کرد که شاید بتوان صرفاً با ارائه خط آهن سراسری برای رساندن مواد جنگی به روسیه رضایت آن‌ها را جلب کرد. شاه از واقعیات حاکم بر جهان آگاهی درستی نداشت. زیرا وقتی از جدی بودن حمله متفقین اطمینان حاصل کرد، کفیل وزارت خارجه را نزد سر ریدر بولارد سفیر کبیر انگلیس در تهران فرستاد و پیام داد که او اتباع آلمانی را هر چه زودتر از ایران اخراج خواهد کرد. او بار دیگر متعهد شد متفقین هر چه بخواهند انجام خواهد داد (DS, 1941: 740). شاه در دیدار با سفرای روس و انگلیس گفت که اگر علت این حمله این است که آلمان بسیاری از کشورهای اروپائی را تصرف کرده و بنابراین، متفقین می‌خواهند همان بلا را بر سر ایران بیاورند، در این صورت کشورش خیلی ضعیف‌تر از آن است که بتواند در برابر قوای دو دولت مقاومت کند ولی اگر هدف اصلی اخراج آلمانی‌ها از ایران است، در این صورت قبلاً تدابیر لازم اتخاذ شده است. یکی دیگر از نشانه‌های عدم واقع‌بینی شاه را می‌توان از خلال بررسی برنامه‌های دفاعی او ملاحظه کرد. با توجه به مخالفت دیرینه انگلیسی‌ها با دخالت شوروی‌ها در شمال ایران، ن برای رضاشاه پذیرش آن که روس‌ها و انگلیسی‌ها در تدارک یک حمله مشترک می‌باشند، دشوار بود. بدین جهت در آغاز با هر گونه نقل و انتقال نیروهای نظامی مخالفت نمود (تبرائیان، ۱۳۷۱: ۵۸-۴۹)، اما با شروع حمله متفقین وی مصمم بود که به‌صورت مسلحانه در برابر فشار متفقین به مقاومت برخاسته و از ایران دفاع کند. در حالی که به گفته تیمسار «حسن ارفع»، شاه واقعاً به توان ارتش ایران در مقاومت در برابر تهاجم مشترک نیروهای روس و انگلیس اعتقاد نداشت. رضا شاه و امرای لشکری او بر این امید بودند که این تحرک چشمگیر واحدهای نظامی بریتانیا چیزی جز نمایش قدرت آشکار برای تأکید بیشتر در مورد فشار سیاسی بر آن‌ها نباشد (استوارت، ۱۳۷۰: ۱۳۱). رضاشاه کماکان روی این اعتقاد معقول ولی منسوخ حساب می‌کرد که انگلیسی‌ها هیچ‌گاه اجازه نخواهند داد اتحاد شوروی بر مناطق شمالی ایران مسلط شود. این‌که تا چه حد انگلیس حاضر شده بود برای شکست تهاجم آلمان از مواضع سنتی خود در مورد ایران و رقابت دیرینه‌اش با روسیه کوتاه بیاید، نکته‌ای بود که رضاشاه هیچ‌گاه درک نکرد. کوشش‌های رضاشاه به‌منظور حفظ بی‌طرفی در جنگ جهانی دوم و خودداری او از اخراج

هیأت نمایندگی آلمان در تهران به قیمت تاج و تخت او تمام شد (فولر، ۱۳۷۳: ۱۷۴). «کاردل هال» سفیر امریکا در تهران، دولت ایران را سرزنش کرد که چرا «مسأله تجاوز آلمان را در وقت کافی و مناسب قبل از هرگونه اشغال نظامی علناً به رسمیت نشناخته است تا بهترین امتیازات ممکنه را از متفقین کسب کند». هال اصرار ورزید که دولت ایران باید حرکت هیتلر در فتح سراسر اروپا را با دید وسیع تر و با اهمیت بیش تر تشخیص بدهد (استوارت، ۱۳۷۰: ۲۶۷).

پرواضح است که سقوط حکومت مصدق را نمی توان صرفاً زائیده طرح «آژاکس»، عدم اطاعت نظامیان از او یا یک عامل خاص دیگر دانست. بررسی دقیق تر از این موضوع، فاش می سازد که ضعف های دستگاه دیپلماسی نیز در این موضوع موثر بود. نویسندگان و مفسران بسیار بر مصدق خرده گرفته اند که چرا سرانجام حاضر نشد میانجی گری بانک جهانی را بپذیرد. به همین دلیل باید مسأله را دقیق تر بررسی کنیم. اعتراض های مهم دولت به طرح بانک جهانی دو مورد بودند: الف) استخدام مدیران و تکنسین های انگلیسی توسط بانک که این پیشنهاد هم مانع چندان بزرگی نبود و می شد به نحوی رضایت ایران حاصل آید. ب) پیشنهاد بانک مبنی بر اینکه صرفاً به عنوان امین بی طرفی نسبت به طرفین دعوا عمل خواهد کرد، و نماینده دولت، ایران نخواهد بود (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۱۷۵). تنها بر سر همین مسأله کار به بن بست کشید. این اعتراض صرفاً دعوی بر سر الفاظ به نظر می آید، اما دولت استدلال می کرد که بی طرفی قانونی بانک ناقض خلعید از صنعت نفت ایران است. جای تعجب چندان نداشت، چرا که بانک در موقعیتی نبود که خلعید را که هنوز در دیوان لاهه مورد بحث قرار داشت، به رسمیت بشناسد (یا مردود بداند)، و مهم تر از آن، بنابر همان ملاحظات قانونی، انگلستان هم قاعداً نمی توانست میانجی گری بانک (یا هر مرجع دیگر) را بپذیرد که به عنوان نماینده دولت ایران عمل می کرد. همکاران مصدق می گفتند که اگر بانک در این قضیه از جانب دولت ایران عمل نکند، مخالفان، به ویژه حزب توده، قرارداد را خیانت کامل قلمداد خواهد کرد. مصدق تسلیم این فشارها شد (کاتوزیان، ۱۳۶۸: ۲۲۰)، تراژدی دولت این بود که با ردّ پیشنهاد بانک، کار برای دولت انگلیس آسان شود. دولت انگلیس نمی خواست با مصدق معامله کند و شاهد طبیعی شدن وضع صنعت نفت و پایان یافتن بحران مالی در ایران باشد و چه بانک میانجی می شد و چه نمی شد، دست از خواسته اش که کسب امتیازات جدید یا غرامت از دست رفتن

منابع شرکت سابق تا سال ۱۹۹۰ بود، بر نمی‌داشت. اگر مداخله بانک پذیرفته می‌شد، انگلستان همچنان به‌طور علنی خواسته‌های حداکثری خود را که همانا برکنار کردن مصدق از قدرت بود، با تاکتیک‌های معمول پیگیری می‌کرد. اما سرنوشت هر مبارزه‌ای بستگی به تاکتیک‌های دو طرف دارد. آرامش موقت حاصل از توافق، و توانایی دولت برای خرج کردن درآمد نفت و نیز دنبال کردن اصلاحات اجتماعی و سیاسی داخل کشور موجب شد که موقعیتش در داخل و خارج از ایران بسیار مستحکم‌تر شود و انگلستان هم دیگر چاره‌ای نمی‌داشت جز اینکه در این میانه بر اساس راه‌حلی معقول با ایران به توافق برسد. بدین ترتیب، تصمیم دکتر مصدق بر ردّ میانجی‌گری بانک بزرگ‌ترین اشتباه دوران زمامداری او و شاید تمام حیات سیاسی او بود.

یکی دیگر از کنش‌های غیرواقعی بینانه دکتر مصدق قطع روابط سیاسی با انگلستان بود. در ۳۰ مهر ۱۳۳۱ با وجود تلاش‌های سیاسی شدیدی که در تهران و واشنگتن (در زمینه حل دعوی نفت) صورت گرفت، روابط سیاسی ایران و انگلیس قطع شد (آوری، ۱۳۸۴: ۲۱۹). این درحالی بود که برای نخستین بار در صد سال اخیر قطع روابط با یک دولت نیرومند اروپایی صورت گرفت. حتی در بحران شدید روابط شوروی و ایران در سال ۱۳۲۴-۱۳۲۵ ش. بر سر مسأله حکومت پیشه‌وری آذربایجان نیز پیشنهادی برای قطع روابط با شوروی ارائه نشد. این کنش دستگاه دیپلماسی نتایجی را در برداشت از جمله این که: ۱- ضرورت توسل انگلیسی‌ها به امریکایی‌ها را در این زمان پیش آورده بود که در نهایت به همکاری همه‌جانبه سازمان سیا و انگلستان منجر شد ۲- سوء ظن غرب را نسبت به اصل بودن نهضت ملی و هدف‌های سیاست خارجی آن، بر می‌انگیخت. ۳- شرایط مساعد برای منافع حزب توده فراهم ساخت. چرا که حزب توده از این وضعیت به سود کمونیسم بین‌الملل برای بهره‌گیری از بحران داخلی ایران در جهت رسیدن هدف‌های آن استفاده کرد.

یکی دیگر از ضعف‌های نمادین دولت مصدق، رفع نکردن اتهام نفوذ کمونیست‌ها و حزب توده در امور کشور بود. مصدق با میدان کشیدن حزب توده در سی‌ام تیر و در ۲۵ مرداد سوء ظن بسیاری از روحانیون و امریکا را برانگیخت (حسینیان، ۱۳۸۵: ۳۰۳). علاوه بر این، زمانی که مصدق وزارت فرهنگ را به دکتر «مهدی آذر» از هواداران حزب توده واگذار کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۸۷)، زمانی که با تساهل و مدارا نسبت به تظاهرات حزب

توده برخورد کرده، بر شدت این اتهامات افزوده شد. دولت عملاً حزب توده و مخالفان را آزاد گذاشته بود تا مبارزه ضد دولت را سازمان دهد، با تهمت زدن به نهضت و تضعیف آن بدین وسیله، عملاً به سود انگلستان عمل کرد و موجب هراس ملاکان و هیأت حاکمه مذهبی و سایر گروه‌های محافظه‌کار نیز شد (گازیوروسکی، ۱۳۶۷: ۲۹). اینک شواهدی قطعی در دست است که نشان می‌دهد سیا منظم با پرداخت پول به اوباش مزدور و شرکت‌دادن آنان، میتینگ‌های حزب توده را پر و پیمان کرده است (Ruehsen, 1993; 469). هدف از این کار، این بود که هم به خود ایرانیان و هم به دولت امریکا ثابت کند که چیزی نمانده ایران به دامان اتحاد شوروی بغلتد (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۲۲۸). انجام چنین رفتارهایی از سوی سازمان سیا نقش اساسی در تضعیف موقعیت و موضع دکتر مصدق ایفا نمود (Gasiorowski, 1987: 271). اشتباه دولت این بود که تا اندازه زیادی نسبت به این وقایع خونسرد ماند. یک دلیلش آن بود که از مبارزه دشوار اقتصادی بیرون آمده بود و بنابراین احساس می‌کرد که می‌تواند در جنگ دیپلماتیک فرسایشی و طولانی با انگلستان دوام بیاورد. دکتر «فاطمی» وزیر خارجه اعتقاد راسخ داشت که غرب عماداً خطر حزب توده را بزرگ جلوه می‌دهد تا گروه‌های محافظه‌کار ایران را ترسانده و به این ترتیب، در موقع مناسب، از این ترس برای مداخله خود در سیاست داخلی ایران استفاده کند. این‌گونه به نظر می‌رسد که دکتر فاطمی و هم دکتر مصدق، هر دو قویاً معتقد بودند که حزب توده دارای سرشت یک بعدی است، وابستگی این حزب به شوروی به اندازه‌ای است که فقط می‌تواند به عنوان یک عامل شوروی عمل کند. آن دو جاذبه بومی حزب در تشدید نابسامانی‌های داخلی را دست کم می‌گرفتند (ذبیح، ۱۳۷۰: ۱۹۱). «ریچارد کوتام» معتقد است که خطر توده‌ای‌ها به راستی وجود داشت اما دکتر مصدق حاضر نبود این خطر را باور کند، و حتی تمایل نداشت که با چنین خطری بازی نماید (کاتم، ۱۳۸۳: ۲۶۷). این در حالی بود که دور شدن رهبران مذهبی برجسته مانند آیت الله کاشانی و بهبهانی از دکتر مصدق، تا حدودی ناشی از خطر شدید حزب توده در کشور بود. هندرسون در تحلیل خود از اوضاع ایران نوشت: «مصدق مساله نفت را به چنان جایگاهی کشانده است که هرج و مرج و انقلاب در ایران را با بازگشت شرکت نفت و انگلیس ترجیح می‌دهد» (وودهاوس، ۱۳۶۸: ۵۰).

دکتر مصدق در طول زمامداری پانزده ماهه خود، کمتر دست به اقدام قاطع و صریح

برای خروج از بن‌بست مذاکرات زد، زیرا او سیاست‌مداری بود که بر نقطه‌نظرات خود پافشاری می‌کرد، نقطه‌نظراتی که نه بر پایه درک اصول روابط بین‌الملل، بلکه بر اساس دریافت‌های آرمانی حاکم بر حوزه‌های تصمیم‌گیری داخلی بوده است. وی پیرو شرایط نبود بلکه می‌خواست شرایط را پیرو اصول خود کند. بدین سان، با وجود کنش‌های غیر واقع‌بینانه و صف‌آرایی گسترده نیروها علیه مصدق، جای تعجب دارد که زودتر از مرداد ۳۲ سقوط نکرد.

نتیجه‌گیری

مطالعه رویکرد دستگاه دیپلماسی عصر پهلوی، در کنار مباحث مختلف مطرح شده در این دوره، نشان‌دهنده خطای شناختی این دستگاه نسبت به ائتلاف قدرت‌های بزرگ و همچنین شناخت سطحی از مسائل بین‌الملل دانست. سیاست بی‌طرفی دستگاه دیپلماسی ایران در جنگ جهانی دوم را می‌توان به مثابه تردید در تصمیم‌گیری یا به عبارت دیگر بی‌تصمیمی در ائتلاف قدرت‌های بزرگ دانست. تصمیم‌گیران دستگاه دیپلماسی، استراتژی بی‌طرفی را در نه پرتو منافع ملی ایران، بلکه بر اساس درکی سطحی نسبت به آلمان پی‌ریزی کردند. ناآگاهی از بازی‌های نوین سیاست بین‌الملل باعث شد تا دستگاه دیپلماسی از ایجاد توازن و تعادل منطقی در روابط با دیگر دول باز ماند. در حالی که متفقین تلاش داشتند که امکان توافق ایرانیان با خواسته‌هایشان یعنی اخراج آلمانی‌ها به هیچ وجه پیش نیاید، رضا شاه بدون آن که به جدی بودن موقعیت ایران واقف باشد، به دفع‌الوقت و این دست و آن دست کردن می‌گذرانید. چنین به نظر می‌رسید که دستگاه دیپلماسی در جستجوی راه‌حل سحرآمیز بودند که در برهه حساس که متفقین تصمیم خود را گرفته‌اند، رضایت تمام طرفین را برآورده سازد. ساده‌اندیشی دیپلماتیک و بی‌اطلاعی شاه بیش از حد تصور بود. زیرا وی کماکان روی این اعتقاد معقول ولی منسوخ حساب می‌کرد که انگلیسی‌ها هیچ‌گاه اجازه نخواهند داد اتحاد شوروی بر مناطق شمالی ایران مسلط شود. از این‌رو، جای شگفت نیست که حادثه شهریور ۱۳۲۰ را اجتناب‌ناپذیر بدانیم.

ناکامی دکتر مصدق بیشتر ناشی از بی‌اعتنایی به واقعیت‌های سیاست بین‌المللی بر پایه قضاوت درست و واقع‌گرایانه از مناسبات جهانی بود، زیرا این نبود درک صحیح او را

به تحلیل آرمان‌گرایانه بر پایه معیارهای ارزش‌کشاند. شخصیت و عملکرد دکتر مصدق و پیگیری و کاربرد اصول موازنه منفی در تقابل مشخص با نظام بین‌المللی بود. مصدق و مشاورانش جوانب پیچیده بین‌المللی و بازرگانی مسأله نفت را درست درک نکردند و ظاهراً متوجه نشدند که امریکا و انگلیس تا چه حد حاضرند به صورت مصمم و هماهنگ برای جلوگیری از پیروزی ایران پیش بروند. سیاست «عدم‌تعهد» درست نتیجه معکوس آنچه دستگاه دیپلماسی انتظار داشت به بار آورد. زیرا سیاست عدم‌تعهد مصدق در زمینه مقابله با غرب، به طرفداری از شوروی تعبیر می‌شد و به جای آن که کمک امریکا را جلب کند، عذر آن دسته از طراحان سیاست خارجی امریکا را که با انگلیسی‌ها موافق بودند و تنها راه چاره واقع‌بینانه را مداخله و سرنگونی حکومت مصدق می‌دانستند، موجه‌تر کرد. بر این اساس، نوع واکنش دستگاه دیپلماسی عصر پهلوی به ائتلاف قدرت‌های بزرگ، جدای از مبحث وابستگی نشان از خطای شناختی به عنوان عامل موثر در ناتوانی‌های دستگاه دیپلماسی است. *

منابع فارسی

- اتو، اسکورزونی (۱۳۷۶)، جنگ ناشناخته، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: البرز.
- احمدی، حمید (۱۳۷۶)، «ساختارگرایی در نظریه روابط بین الملل از والرشتاین تا والتز»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۳۷.
- استوارت، ریچارد (۱۳۷۰)، در آخرین روزهای رضا شاه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، چاپ دوم، تهران، انتشارات معین.
- اطاعت، جواد (۱۳۸۵)، ژئوپلتیک و سیاست خارجی ایران، تهران، انتخاب.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۹۳)، صنعت نفت ایران در آیین اسناد آمریکا، مجله پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، شماره ۱۵، پاییز و زمستان.
- آبادیان، حسین (۱۳۸۵)، «قدرت‌های بزرگ و اشغال ایران در جنگ جهانی دوم»، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال دوم، شماره ۲۸.
- آبراهامیان، پرواند (۱۳۸۴) ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، چاپ یازدهم، تهران، نشر نی.
- آقا حسینی، علیرضا (بی تا) «شالوده شکنی منطق درونی سیاست بی طرفی ایران در جنگ جهانی دوم از نگاهی دیگر، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، شماره ۲۹.
- آوری، پتر (۱۳۸۴)، تاریخ ایران به روایت کمبریج: از نادر شاه تا انقلاب اسلامی، ترجمه مرتضی ثاقب‌فرو، تهران: جامی.
- برژکف، والننتین، (۱۳۶۳)، خاطرات، ترجمه هوشنگ جعفری، تهران: نشر نو.
- بیگدلی، علی (بی تا)، فقدان استراتژی و ناکامی مصدق، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، شماره ۱۵.
- بیل، جیمز و ویلیام راجر لويس (۱۳۷۲)، ناسیونالیسم ایران، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران، نشر گفتار،
- تبرائیان، ضیاء الدین (۱۳۷۱) ایران در اشغال متفقین، مجموعه اسناد و مدارک ۲۱-۱۳۱۸.

تهران: موسسه فرهنگی رسا.

حافظ نیا، محمد رضا (۱۳۸۲)، «نقش ژئواستراتژیک ایران در جنگ جهانی دوم»، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال دوم، شماره ۹.

حسینیان، روح الله (۱۳۸۵)، بازخوانی نهضت ملی ایران، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

حقیقت، سید صادق (۱۳۸۹)، «مسأله ساختار/کارگزار در علوم اجتماعی»، فصلنامه روشن‌شناختی علوم انسانی، شماره ۶۵ و ۶۴.

ذبیح، سپهر (۱۳۷۰)، ریشه‌های انقلاب ایران، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، چاپ دوم، تهران، موسسه انتشاراتی عطائی.

ذوقی، ایرج (۱۳۶۸)، ایران و قدرت‌های بزرگ در جنگ جهانی دوم، تهران، پاژنگ. رویین، باری (۱۳۶۳)، جنگ قدرت‌ها در ایران، ترجمه محمود مشرقی، تهران: انتشارات آتاشتیانی. زرگر، علی اصغر (۱۳۷۲)، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضا شاه، ترجمه کاوه بیات. تهران: انتشارات پروین و معین.

فولر، گراهام (۱۳۷۳)، قبله عالم ژئوپلتیک ایران، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز. فونتن، آندره (۱۳۶۷)، تاریخ جنگ سرد، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر نو. قوام، سید عبدالعلی (۱۳۸۵)، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، چاپ دوازدهم، تهران، انتشارات سمت.

کاتم، ریچارد (۱۳۸۳)، ناسیونالیسم در ایران، ه احمد تدین، چاپ سوم، تهران، کویر. کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۷۲)، مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، ترجمه فرزانه طاهری، تهران، نشر مرکز.

کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۶۸)، اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز. کاشنانی، سید محمود (۱۳۸۶)، مداخله انگلستان و آمریکا برای براندازی نهضت ملی ایران، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۱، بهار.

گازپوروسکی، مارک (۱۳۶۷)، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ترجمه غلامرضا نجاتی، ضمیمه کتاب جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، تهران: شرکت سهامی انتشارات.

گنج بخش زمانی، محسن (۱۳۸۵) تحلیل اشغال ایران در جنگ جهانی دوم در چابوب اهداف و استراتژیهای کلان متفقین (انگلیس و شوروی)، تاریخ روابط خارجی، ش ۲۰، بهار. مارش، دیوید و استوکر، جری (۱۳۸۸)، روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیر محمد حاج یوسفی، چاپ پنجم، تهران انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

مونتالبان، نوئل و اسکز (۱۳۷۶)، منم فرانکو، ترجمه مرتضی کلانتریان، تهران: آگاه. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۸۰)، «سیاست خارجی دوره پهلوی ۵۷-۱۳۰۰»، چاپ پنجم، تهران، نشر پیکان.

منابع انگلیسی

- Alexander, yonah and Nanes, Alleneds(1980), *the United states and Iran: a Documentary History Frederick*, Md: Aletheia Books.
- Ambrose, Stephen(1984), *Eisenhower: the president*, New York.
- Azimi, Fakhreddin(1989), *Iran: The Crisis of Democracy 1941-1953*, London: I.B, Tauris and CO. Ltd Publisher.
- Bullard, Reader(1991), *Letters from Tehran*, London & NY: IB. Tauris & co Ltd.
- Department of state No, 740/0011, August 24/1941, Louis G. Dryfusto secretary of state.
- Krock, Arthur(1968), *Memoirs*, New York.
- Morgenthau H. G(1967), *Politics Among Nation*, New York: Alfred A. Knope.
- Newyork Times*, Nov 28, 1951.
- Oral History Interview Wiew with George c. Mcghee, by Richard. D. Mckinzie, Harrys. s. Truman Library, Washington, D. C June 11, 1975.
- Roosvelt, Kermit(1979), *coutercoup: the Struggle for the control of Iran*, new york: McGraw-Hill Book Company.
- Ruehsen, Moyarade Moraes(1993), *Operation Ajax Revisited: Iran 1953*, *Middle East studies*, vol. 29.
- Gasiorowski, Mark (2004) *The 1953 Coup Detat Agaiust Mosaddeq*, New York: Cyracuse University press.
- Trukhananovskii, Vladimir Grigorevich(1939), *British Foreign Policy During World War II*.